

سلام بر مظلوم بدون ناصر

عاشورای ابا عبدالله الحسین، امام الشهداء ...



عاشورای ابا عبدالله الحسین، امام الشهداء: سلام بر مظلوم بدون ناصر

کاروان حسینی که مکه مکرمه را در حجی نیمه‌کاره پشت‌سر گذاشته بود و رو به سوی کوفه کرده بود، اینک به منزلگاه «تعلبیه» رسیده است و ثعلبیه هنوز فاصله بسیار و منزلگاه‌های فراوانی را پیش‌روی دارد تا مرزهای شهر بصره در شمال شبه جزیره عربی، که یک تن از تازه کوفه‌دیدگان، کاروان پسر پیامبر(ص) را در می‌یابد؛ ظاهراً مردی است از بنی‌اسد.

مرد اسدی اما ظاهراً توان ملاقات با حسین(ع) را ندارد یا نمی‌خواهد چنین ملاقاتی روی دهد، از این‌رو مسیر خویش را می‌گرداند تا کاروان را نبیند. با این حال 2 مرد دیگر از طایفه‌اش را ملاقات می‌کند که از حج باز می‌گردند: عبدالله بن سلیم اسدی و مذرین مشمعل اسدی. و به ناچار می‌گویند آنچه را که در کوفه دیده است؛ اینکه چگونه مسلم بن عقیل، نماینده امام در کوفه، هانی بن عروه، بزرگ قبیله مذحج و قیس بن مسهر از بزرگان شیعه در کوفه، به شهادت رسیده‌اند و انقلاب نیمه‌کاره مسلم را عبیدالله بن زیاد بن ابیه تصاحب کرده است؛ اینکه دیده است اجساد مسلم و هانی را با آنکه سر بر پیکر نداشته‌اند، در بازار کوفه می‌کشیده‌اند... و او خود اما توان بازگو کردن تمام داستان را برای حسین(ع) ندارد و عبدالله و مذر را با کوهی از وقایع مصیبت بار در برابر کاروان بنی‌هاشم تنها می‌گذارد.

این دو اما مآووقع را می‌گویند برای امام‌علیه‌السلام، در همان منزلگاه ثعلبیه و امام استرجاع بر زبان جاری می‌سازد: «انا لله و انا الیه راجعون». به نظر می‌رسد تمام راز کربلا و سرّ عاشورا را بتوان در حرکت امام پس از اطلاع از شهادت مسلم و از میان رفتن امیدهای ظاهری برای تشکیل حکومت اسلامی در کوفه درک کرد؛ منزلگاهی که دیگر در آن مشخص شده است، حتی آن امید ظاهری که لااقل برای برخی اطرافیان یا آنان که هوس غنیمت همراه حسین‌شان کرده بود، وجود داشت، نیز از میان رفته است. به نظر، تحلیل نهایی عاشورا در گرو درک درست حرکت امام به سوی کوفه پس از این منزلگاه است. از این‌رو در این جستار که به مناسبت سالروز عاشورای حسینی(ع) سامان یافته است، می‌کوشیم تا به درک واضح‌تری از این حرکت دست یابیم.

روایت پیش گفته را که ابوجعفر طبری به نقل از ابی‌مختف، مهم‌ترین و البته اصلی‌ترین راوی کربلا نقل کرده است، شیخ مفید در الارشاد و ابن‌اثم کوفی در الفتوح، نیز آورده‌اند؛ از این‌رو نقلی است معتبر.

هر چند محور اصلی برآمده از این روایت که پرسش از چرایی حرکت امام حسین(ع) حتی پس از اطلاع از شهادت مسلم و نقش بر آب شدن امیدهای ظاهری به دست‌گرفتن حکومت کوفه است، را می‌توان در روایات دیگر پی گرفت، بنابراین خدشه در این روایات به نظر روا نمی‌رسد. از جمله این روایات دیگر اما روایتی است که محتوای آن ملاقات پیک محمد بن اشعث کندی یا عمر بن سعد بن ابی‌وقاص با امام حسین(ع) در منزلگاه پس از ثعلبیه یعنی «زبالة» است.

ارسال این پیک از سوی محمد یا عمر را می‌توان در واقع آخرین خواسته مسلم بن عقیل دانست که در مجلس عبیدالله بن زیاد بن ابیه از محمد یا عمر که ظاهراً با او خویشاوندی داشته‌اند درخواست کرده است. محتوای نامه‌ای که این پیک حمل می‌کرده است، خبر شهادت مسلم و هانی و البته عبدالله بن بقطر به امام حسین(ع) بوده است. این نامه قطعا به هر گونه امید در کاروان امام(ع) برای پیروزی ظاهری در نبرد احتمالی کوفه پایان داده است. هر چند به نظر می‌رسد امام از ابتدا همچنین امیدی را نداشته است. قرائن و شواهد فراوانی در این باره موجود است.

برخی از این شواهد در سخنان امام به برادرش محمد بن حنفیه که در آن از مفهوم کلی اصلاح امت رسول خدا به نوع عمومی سخن گفته شده است، آمده است و برخی دیگر در سخنان امام با عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر. گذشته از این شواهد پس از خبر شهادت مسلم و سایر یاران امام به خصوص قیس بن مسهر، می‌توان به صورت قطعی چنین امیدی را نه تنها در مورد امام بلکه در مورد تمام کاروان، ناموجود بلکه ناممکن دانست. حتی اگر 2 گزارش پیش گفته را پذیرا نباشیم، سومین گزارش در این باره روایتی است که یعقوبی در تاریخ خویش آن را روایت کرده است. بنابر این گزارش امام قطعا در منزلگاه قَطْقَطانه که آن‌هم خارج از مرزهای عراق عرب است، از شهادت مسلم با خبر شده است؛ یعنی مدت‌ها پیش از آنکه حربن یزیدریاحی بتواند مسیر کاروان امام را به سوی کوفه یا نینوا و یا هر منطقه دیگری بگرداند.

سخنان امام(ع) نیز که پس از رسیدن خبر مسلم ایراد شده است، دلیل قدرتمند دیگری بر این رأی است. بنا به گزارش طبری در تاریخ

الام و الملوك و شيخ مفيد در الارشاد محتوای این سخنان امام که کاروان بنی هاشم مخاطب آن بوده است، چنین است: «بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد: خبر دلخراش مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن بقطر به ما رسیده است. معلوم شده است که شیعیان [کوفه] ما را وانهادند! اکنون هر کدام از شما که دوست دارد از همراهی با من منصرف شود، بر او حرج و سرزنی نیست.» (طبری، ج 5، ص 398-399 و الارشاد، ص 223)

آیا می‌توان پذیرفت که امام پیش از این، از ماهیت کوفیان بی‌اطلاع بوده باشد؟ در این صورت باید امام(ع) را نسبت به مصایبی که کوفیان بر سر پدر و برادرش آوردند بی‌اطلاع بدانیم! و او را حتی از غیرسیاسی‌ترین صحابه پیامبر یعنی عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر- برادر زن مختار ثقفی - و فرزدق شاعر، بی‌اطلاع‌تر از اوضاع بدانیم! حاشا و کلا که چنین امری در مورد امام حسین(ع) محال است، از این رو علت حرکت امام به کوفه چیست؟ حتی اگر بپذیریم که حجت ظاهری کاروان امام(ع) برای عزیمت به کوفه، تشکیل حکومت اسلامی بوده است، این حجت ظاهری پس از اخبار کوفه از میان رفته است.

امام می‌توانست در ثعلبیه مسیر کاروان را به سوی دریا یعنی یمامه و بحرین و یا حتی عمان تغییر دهد و از آنجا عازم دیاری امن شود و پناه گیرد امام اما چنین نمی‌کند. برخی به این پرسش این چنین پندار زده، واکنش نشان داده‌اند که برادران مسلم بن عقیل یعنی عبدالله، محمد، جعفر و عبدالرحمن [برخی از عون بن عقیل و موسی بن عقیل نیز یاد کرده‌اند که درست به نظر نمی‌رسد.] و البته پسران مسلم عبدالله و محمد، امام را به خونخواهی مسلم مصمم کرده‌اند، بنابراین علت حرکت بعدی امام صرف خونخواهی مسلم بوده است. این سخن و تعلیل اما به دلایل متعدد از علت نخست، سست‌تر و بی‌بنیان‌تر است.

دلیل نخست آنکه امام، به جای آنکه مصلحت جمیع کاروانیان را که البته همه از بنی هاشم نبودند، در نظر آورد و در شرایطی که همه دلایل و شواهد حکم می‌کند که در ادامه راه نصیبی جز شهادت و اسارت وجود ندارد، خرد خویش را به دست برادران مسلم که البته همه هم از شهدای کربلا هستند و از مقامی جلیل برخوردارند، بسپارد.

این امر جز آنکه در مورد امام ناممکن به نظر می‌آید، بیشتر رنگ و بویی طایفه‌ای و قبیلگی به حرکت امام می‌دهد. در واقع چنین برداشتی علت غایی حرکت امام را پس از منزلگاه ثعلبیه یا زباله انتقام و خونخواهی حضرت مسلم بن عقیل(ع) می‌داند که بسیار از روح آزاده و حقیقت‌خواه امام و حتی خود برادران مسلم به دور است. دوم آنکه کاروانیان و از جمله ایشان، خود برادران مسلم می‌دانستند که در این مسیر چیزی جز شهادت و اسارت فرزندان و زنان بهره‌ای ندارند، بنابراین حتی به انتقام خون برادر نیز نائل نمی‌شوند.

با این حال اگر باز علت حرکت را خونخواهی مسلم بدانیم، در خوشبینانه‌ترین حالت نوعی بی‌تدبیری را به امام(ع) نسبت داده‌ایم و برادران مسلم را چونان خشمگینانی که خونخواهی برادر، خون به چشمشان آورده، تصویر کرده‌ایم! از این سبب سست بنیاد - که برخی چون طبری، ابوالفرج اصفهانی و مسعودی به آن پرداخته‌اند- که بگذریم، تنها سبب حرکت امام پس از منزلگاه ثعلبیه را باید، استراتژی شهادت بدانیم. امام می‌خواست شهید شود و در این راه می‌خواست تا مظلومانه و خالصانه شهید شود، از این رو در فرازهای متعدد و مواقع گوناگون از همراهان می‌خواست تا او را ترک کنند؛ چه آنکه قصدش پاک و بی‌آلایش بودن تصویر کلی شهادت بود. به این معنا که هر آنکه کشته می‌شود، مظلوم و پاک و البته به سرعت به شهادت می‌رسد و بالمال صدای بیشتری از شهادتش برمی‌خیزد. رخدادهای مابین ثعلبیه و نینوا هر چه بیشتر حاکی از استراتژی شهادت امام حسین(ع) است.

امام پس از آنکه خبر شهادت قیس بن مسهر را در زباله شنید، با برداشتن آب کافی از این منزلگاه راه خویش را به سوی منزلگاه بعدی یعنی «بطن عقبه» ادامه داد. در این منزلگاه امام با پیرمردی از بنی عکرمه به نام عمرو بن لودان یا لودان ملاقات کرد. داستان این ملاقات را ابی مخنف به نقل از همین لودان آورده است.

او- براساس روایت طبری و شیخ مفید- گزارش کرده است: «پیرمرد چون امام را در بطن عقبه دید، پرسید: به کجا می‌روید؟ امام پاسخ داد که به کوفه. پیرمرد گفت: به خدا سوگندت می‌دهم که بازگردی، چرا که به خدا قسم، تو جز به سوی سرنیزه‌ها و شمشیرهای بران نمی‌روی.

این مردمی که تو را به کوفه دعوت کرده‌اند، اگر خود تکلیف جنگ را به عهده می‌گرفتند و کار را یکسره می‌کردند و زمینه حضور و حکومت تو را فراهم می‌کردند، آنگاه از تو دعوت می‌کردند، صادق بودند. اما با آنچه تو از کوفه می‌دانی بهتر است که به آنجا نروی. امام پاسخ داد: بنده خدا آنچه را که تو می‌دانی من نیز می‌دانم و آنچه را که تو اندیشیده‌ای من نیز اندیشیده‌ام. اما بر اراده خدا نمی‌توان چیره گشت! به خدا سوگند که از من دست‌بردارند تا خون مرا به زمین بریزند. پس چون چنین کنند، خداوند بر ایشان کسی را که ایشان را خوار و زبون کند مسلط خواهد کرد. تا بدانجا برسند که زبون‌ترین و خوارترین ملت‌ها گردند.» (طبری، ج 5، ص 399 و الارشاد، ص 223)

این سخنان جای هیچ‌گونه تردیدی را باقی نمی‌گذارد که امام گزینه شهادت اختیاری را برگزیده است. از این رو در مراحل بعدی تنها به

تصویر کلی شهادت می‌اندیشد. آنان که تردید دارند، آنان که به فکر غنیمت آمده‌اند، آنان که هوسی جز اسلام در سر دارند، آنان که... همگی بروند. این روند حتی تا شب عاشورا ادامه دارد؛ آنجا که امام به تعلیم یارانش می‌پردازد: «#171؛ من کسی را ارزشمندتر از اصحاب خود سراغ ندارم، خداوند به شما بهترین پادشاهان را عنایت کند.

تصور من این است که فردا آخرین روز زندگی ماست. از تمامی شما می‌خواهم که مرا تنها گذارید و راه خویش پیش گرفته و بروید. من بیعت خویش از شما برداشتم و مانع بازگشت شما نمی‌شوم. شب تاریک برای شما پوشش مناسبی است تا از آن به‌عنوان سپر استفاده کنید و راه خویش را گرفته و بروید. حتی می‌توانید فرزندان مرا نیز با خود ببرید...» (طبری، ج 5، ص 418 و انساب الاشراف بلاذری، ص 190).

این ابی مخنف است که - بنا بر روایت طبری - از عقبه بن سمعان نقل می‌کند: «#171؛ من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق حسین را همراهی کردم و تا زمانی که کشته شد، هرگز از او جدا نشدم و به این ترتیب از تمام سخنان او حتی یک کلمه نیست که نشنیده باشم. به خدا سوگند که آنچه مردم پنداشته و گفته‌اند که حسین به عمر بن سعد گفته بود که دست در دست یزید می‌گذارم یا مرا به یکی از مرزها بفرستند، سخن حسین نیست. حسین فقط به ابن سعد گفت: بگذارید تا در زمین پهناور روانه شوم تا ببینم عاقبت چه خواهد شد.» (طبری، ج 5، ص 412) این همه اما مانع از آن نمی‌شد که امام در مواقع گوناگون به هدایت خصم نپردازد و در دل سیاه او نفوذ نکند.

صفحات کتب تاریخ پر است از گفت‌وگوهای امام با سپاه عمر بن سعد؛ سپاهی که بخشی از آن را نویسندگان نامه دعوت از امام (ع) تشکیل می‌دادند. این احتجاجات اما کارگر نبود. امری که سبب می‌شد تا زبان امام گاه صراحت و تندوی بیشتری نسبت به مهاجمان به خود بگیرد: «#171؛ بدانید که این مرد پدر نامعلوم [=عبداللّه بن زیاد، نکته جالب در این فراز که معمولاً مورد غفلت واقع می‌شود آن است که امام خود عبیدالله را هم، پدر نامعلوم می‌داند. با آنکه در کتب تاریخی معمولاً زیاد را پدر نامعلوم می‌دانند و از ابن رو او را به پدرش که کلمه‌ای مبهم است، نسبت می‌دهند. زیاد بعداً با استفاده از رسم جاهلی استلحاق با کمک معاویه به‌عنوان پسر ابوسفیان شناخته می‌شد]. پسر آن مرد پدر نامعلوم مرا میان 2 چیز مخیر ساخته است: میان جنگ و تسلیم شدن به او و تن دادن به زبونی و خواری. وه که چه دور است از من که تن به ذلت و خواری دهم.» (ألا و إن الدّعی بن الدّعی قد رکز بین اثنتین بین السّئلّة و الدّیلة و هیهات مّا الذله) خداوند و پیامبر او و مؤمنان دوست نمی‌دارند که ما تن به ذلت دهیم. پروردگار دامن‌های پاک، انسان‌های صاحب مردانگی و حمیت و مردان صاحب غیرت به ما اجازه نمی‌دهند تا راه ذلت را پیش گیریم و در اطاعت فرومایگان درآییم.

اکنون گرچه تعداد یاران ما اندک است و یاوران، دست از یاری ما بازداشته و در وادی خواری قدم نهاده‌اند، اما راهی جز جنگیدن [=شهادت] نیست.» (اللهوف، ص 156 و بحارالانوار، ج 45، ص 9، چاپ قدیم)

بر این اساس تحلیل نهایی واقعه عاشورا را می‌توان بر نوعی شهادت اختیاری، که طبیعتاً در آن شروط امر به معروف و نهی از منکر لازم‌الاجرا نیست، استوار دانست؛ شهادتی که تاریخ اسلام یک بار و برای همیشه برای باقی ماندن اسلامی ناب و حقیقی بدان محتاج بوده است؛ شهادتی که تا ابد علائم تمایز اسلام محمدی را از اسلام اموی نصب‌العین تمام مسلمین قرار داده است. و صاحب این شهادت کسی جز حسین (ع) فرزند محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم نبوده است؛ صاحب شهادت و حقیقت شهادت و دارنده نقشه شهادت... شاید اکنون این سخن نبوی (ص) بیشتر معنا یابد که من از حسینم و حسین از من است. خدا دوست می‌دارد، کسی را که حسین را دوست می‌دارد... (الارشاد شیخ مفید، ص 127 و جامع احادیث شیعه محقق بروجردی، ج 21، ص 417 و مسند امام احمد بن حنبل، ج 4، ص 172 و صحیح ابن حبان، ج 15، ص 428).

همشهری آنلاین - سهند صادقی بهمنی